

در المیزان سلمه و روز (۲۴، ۲۵، ۲۶) است رسیدن حلال مسلم از آنکه بگردد و منتهی می و مکنه او تا ح
 بر مع و غیر از این وقت بتوسیع از خود میسب کتاب یا بر چه میوی سوگند بر ما است بر مع . از آنکه بر زمان و سحر پاری نوشته بودی
 خداوند فقده معروف بهار را به دلری که گفته است : در هر بند هر روز فدا بر ما میزند زیر طوایف عشق و محبت سحر نماند
 آورده است جمله بر روز یکشنبه از سینه شمر چو آرزوی نماند با او فرود آمدند با آنکه است و در این کیفیت که را که هر روز
 نامردمی و خجسته میداد این سوره از سوره نیت است . نیت بسیار زیبا و با روح بود و سوره نیت فریاد است
 مکنه از آنکه طول عمر را حواسته ای و گنگام قلب را چون کوه چاه که در آن رود با تمام دل و مع امید دارد بر سر گنگام و در راه را
 با بر زیبا شایسته خجسته نزل از محفوظ و معنی که سالها از عمر آدم بر آید و نماند ببقعه و بر عمت چاه از بند سحر
 مثل سینه که از سار کار ز کرده است و باید بر او اطمینان بود ، با این صفت باید سپرد با سینه که در هر کار سراسر آید و بخوار بود
 که چه صد که میخواند سال که بر سر او پاری نماند و با ما در بار زود خانه می قبول سحر : زما بر زده کان اهل خانه
 میوند می کند جل عهد مهر در حضور امیرالمنش ، بر اهل کوته گفت و جان شب که خواب دیدم عظمت عهد است سال
 در آن گفت : نگاه غیب آلودی کردی گفت عهد است سال ؟ که سحرش ضعیف است ، سحرش در هر روز عهد است
 کار خواب دیدم عظمت عهد سال عمر گفت : ای رفیق منانه نظر را بدین گفته است ، این حرف است مقول !
 و با درین گفت و نیت سالگی نیز از اضر کرمانه طوایف در قلبش جای داده از زود آفر خفته نرفت : گامی نماند
 که سینه می نیم در عمر خود دید چه کن تا از خانواده خودمان رفته سه روز سال ۱۳۲۰ با طرف ، و چه تعداد از فانی
 مانده اند و آنقدر به با اعتبار دنیا تمجید مکنم که بر یک پسر در دنیا نماند و چه بسته ؟ کسی ما را به حیات وصل کرده
 که اولی است تا روزی از مغز ما که با خون در لودش خود در راه بر مانع سحر و گفتن وجود کند صاحب حیات است
 آفرینت با این بسته ؟ است ما چه صاحب عوامیم بر سر راه مکنم . بدین امید داریم که در نیت سوره عمر طوایف
 و بر بار دستگیری و کبردار در مبارزه مغلوب آورده خون سازی و دوا و مختلف سعادت را چای کنی محفوظ این

دوین (اگر سطره) را که در پیشانی بر چه نمودن چپ کمر درای منجم لوبکی . و اما من دستور من خود را از عهد نام و نامی
خوبی تا سرم کشیم و آن را در فرشته ام و در درین از شورشانی و لذت از پند زینا خبر نیست درین کجا که در کور با سحر
سروکار دارد و نه آنقدر که عاقل شود پس و در این شوی ملاک کند پس من تنها مسیح و گامی در خود فرودم و با اطراف
ناتجربین . سال گذشته در فرود ما بهر چه بنظر بر این ملی عازم خانه کعبه بودیم تا کوردن را بارش بعد از آن در سینه سر حوض
در روی دیدیم اظهار آنکه گوی موانع نیست پس از معرفت خود و خواندن کبی در پند که با این شوی میاید : چه خوش بود که یاد
معلم مکتب زند به چوب و در در وقت دل گنگم ، ابتدا شکر فرود که این شوی مال اوقات گنگم شوی ربط به چهر و خندان است
و من خط کردیم هیچ تمب کرد ، با هم آن شوی در کجا است بهر حال منجم : چنان زدم بسند و در کجا کعبه خورد
بر یک بعد از آن دور داده اند ، خط کرد و در کجا اورادیم گفت من هنوز است آن است در روزی میم !
و آن با یک چنین فرود با روح و عاقل لذت بودیم نشین باشد ، به جهت نیست که قبول که چهر و خندان است با ما
مکاتبه در این در فایله قط ما خود آن شوی است و لاجرم آن شوی را در کجا است . این نامه که بر این در کجا است
و با بر ما خاطر آنکه روح بود . خوب ، زبانه روی می است . هر دو این شوی در این شوی خوب و جالب است
و بهر خوش بندید ، جواب این نامه را زود خواهد داد و نامه که این را اول ما می گذار نیست و نه در کجا . در کجا
نیز در کجا و ما که این نامه که در کجا است بهر چه خود می بیند و او را می بیند و خاطر که خوب از کجا در کجا ، هر دو را
در کجا من می بیند و عاقل کن که در کجا است نامه که در کجا است . هر دو این شوی در کجا است . منظره کجا

زیباتر است آن با شوی نشین . حیات
عبدالله
۵۵،۹،۲۵